



۲۹ ژوئن ۲۰۰۹



## باز شماریدن!

آنچه در گفتمان جناح‌های مخالف‌نما و دولتی ایران «کودتای ۲۲ خرداد» عنوان می‌شود از ابعاد مختلفی برخوردار شده که یک به یک، به تدریج از پرده بیرون می‌افتد. البته در اینکه یک مجموعه عملیات سرکوبگرانه از طرف اوباش مسلح، پس از پایان خیمه‌شب‌بازی ۲۲ خرداد به منصفه ظهور رسیده نمی‌باید تردید داشت، ولی برای دریافت اینکه عملیات مذکور در واقع چه اهدافی را دنبال می‌کند، بسنده کردن به گفتمان «مخالف‌نمایان» در درون ساختار قدرت حکومت اسلامی آنقدرها اعتباری ندارد. این «مخالف‌نمایان» معمولاً از طریق «زدن به نعل و به میخ» هم حکومت را توجیه می‌کنند، و هم به خیال خود «اهداف» والای اصلاح‌طلبی را به ارزش می‌گذارند. ولی از دید ناظران مسائل سیاسی و اجتماعی ایران، آنچه از اهمیت برخوردار می‌شود نه «حق و حقانیت» فرضی انقلاب اسلامی و نیت خیر امام خمینی، و نه اهداف والا و انسانی جناح اصلاح‌طلب است؛ ناظران به دنبال این اصل کلی‌اند که چرا در بطن یک حکومت استبدادی، دست‌نشانده و تا نهایت ممکن فاسد و مفسده‌پرور، به یک‌باره هیاهو و جنجال به راه انداخته‌اند که «مردم چه نشسته‌اید! دیکتاتوری!»

تغییر مسیر در سیاست‌های جهانی، خصوصاً در حیطه‌ای که شامل سرنوشت حکومت اسلامی می‌شود، از آغاز برنامهٔ باراک اوباما قابل پیش‌بینی بود. اوباما همچون پیشینیان خود در حزب دمکرات آمریکا یعنی ترومن، کندی، کارتر و کلینتن، برای برنامه‌های مشعشعانهٔ ایالات متحد در مرزهایی که پیشتر متعلق به اتحاد شوروی بود و امروز کشور روسیه است، کیسهٔ گشادی دوخته. گشادی این کیسه به همان اندازه است که بحران امروز در بطن حکومت دست‌نشاندهٔ جمکران عمیق و سرنوشت‌ساز شده. از یک سو شاهدیم که دو جناح در بطن این حکومت عملاً به جان یکدیگر افتاده‌اند، و از سوی دیگر موضع‌گیری‌های متفاوت دولت‌های غرب و شرق هر یک در مسیر تشدید بحران گام برمی‌دارد. این خود نشان می‌دهد که جهت حل و فصل بحرانی که پیش روی داریم میان دولت‌های قدرتمند جهان به هیچ عنوان هم‌سازی و همراهی در کار نیست.

آنان که غائلهٔ ۲۲ بهمن ۵۷ را به خاطر دارند، و یا در مورد آن دست به تحقیق و تفحص تاریخی زده‌اند بخوبی می‌دانند که تحت شرایطی که امروز در ایران شاهدیم، در آنروزها دست‌های امپریالیسم جهانی فرد نیمه دیوانه‌ای به نام روح‌الله خمینی را به بلواها و هیاهوهای گاه بی‌هدف و مسلماً بسیار ناپخته و بچگانه تحت عنوان «رهبر» تحمیل کرد. و کشورهای غربی در ساختاری یک‌پارچه از این به اصطلاح «رهبر» حمایت سیاسی، تبلیغاتی و اطلاعاتی به عمل آورده، در طرفه‌العینی حکومت شاه به زانو افتاد و حضرت «امام» خمینی از سوراخ بیرون آمدند. برنامه‌ای به صورت مدون و متقن در کار نبود و شعار هم کاملاً روشن بود: اسلام، اسلام و باز هم اسلام! به زبان دیگر مسئله فرستادن ملت به دنبال «نخود سیاه» بود و نتیجه همان شده که امروز در برابرمان قرار دارد. طی این غائله، روحانیت شیعه که عمری نان و گوشت میرینج و فرزندش و کودتاهای چپ و راست را میل کرده بود در ساختار «شترگاوپلنگ» استعماری که رژیم شاه برای ملت سوغات آورده بود تبدیل شد به «رهبر انقلابات جهانی»!

امروز دقیقاً همین صورت‌بندی در حال تکرار است، با این تفاوت که موضع‌گیری سیاست‌های تعیین‌کنندهٔ جهانی هنوز به نفع رژیم حاکم یعنی دارودستهٔ علی‌خامنه‌ای متمایل است. با این وجود در بطن رژیم شکافی افتاده و نانخورهای دیرینهٔ حکومت اسلامی، همان‌ها که همچون نمونهٔ روحانیت در رژیم شاه از صدقهٔ سر یک نظام سرکوبگر به آلف‌وعلوف رسیده‌اند، دست به مخالفت با برخی بدنه‌های نظامی و امنیتی این حکومت می‌زنند! در این غائله، امثال میرحسین موسوی و کروبی به این توهم دامن زده‌اند که گویا با پای گذاشتن و رای «خطوط قرمز» در این حاکمیت می‌توانند باز هم به موجودیت سیاسی خود تداوم دهند! می‌دانیم که این نوع تحلیل‌ها در عمل کار احمقانه‌ای است و دقیقاً داستان و حکایت همان غائلهٔ ۲۲ بهمن می‌شود. در ۲۲ بهمن ۵۷ نیز اگر ارتش، ساواک و شهربانی پهلوی‌ها، به دستور آمریکا از خمینی حمایت نمی‌کرد، حضرت امام در همان مدرسهٔ علوی می‌ماندند تا با اولین

پرواز به نجف اشرف بازگشته به افتخار مجاورت نائل شوند! آنچه حکومت و حاکمیت برای خمینی و اوباش و اراذل همراه وی فراهم آورد، نه هیاهوی مشتی دانشجوی تهییج شده و عصبی بود، و نه حمایت فرضی «توده‌های» عظیم میلیونی؛ این حکومت برخاسته از سرنیزهٔ ارتش شاه است.

و آقایان موسوی و کروبی نیز امروز در همین صورت‌بندی قرار می‌گیرند؛ اینان یا می‌توانند از حمایت محورهای کلیدی در یک نظام سرکوبگر و وابسته، یعنی محافل امنیتی و نظامی که تحت نظر سیاست‌های جهانی اداره می‌شود، برخوردار شوند، یا شکست خواهند خورد. این افراد که تحت حمایت یک نظام سرکوبگر در جایگاه فعلی خود قرار گرفته‌اند، اگر خواهان دست‌یابی به زمینه‌های اجرائی گسترده‌تری هستند تنها راه ممکن برای‌شان خروج از حاکمیت و پیوستن به مخالفان است. فریاد زدن زیر عباي حکومت اسلامی نتیجه‌ای جز رسوائی بیشتر نخواهد داشت. و اگر روزی این حکومت سرنگون شود، مسلم بدانیم از نظر مخالفان، خط موسوی و کروبی آنقدرها با خامنه‌ای متفاوت نخواهد بود، همچنانکه حتی امثال بنی‌صدر و مجاهدین خلق نیز علیرغم سال‌ها درگیری با حکومت اسلامی هنوز در افکار عمومی ایرانیان می‌باید پاسخگوی حمایت‌های «قاطعانه‌شان» از اراجیف حضرت امام خمینی و دیگر دکانداران شیعهٔ اثنی‌عشری باشند! آقایان کروبی و موسوی که جای خود دارند.

در همینجا می‌باید عنوان کنیم، اصولاً این «تنوری» که بر اساس آن یک حاکمیت می‌تواند نگرشی «انقلابی» را در چارچوب یک نظام مستقر و حاکم و همزمان با حفظ چارچوب‌های تشکیلاتی و اداری و نظامی و انتظامی آن جایگیر کند، خزعبلات و مزخرفات است. با این وجود امروز در کمال تأسف گروه عظیمی از صاحب‌نظران و تحلیل‌گران وطنی و اجنبی به استفادهٔ نابجا از واژهٔ «انقلاب» عادت کرده‌اند. این «عادت» که معمولاً به دلیل لغزش‌های زبانی و پیروی از «مدروز» در فرهنگ گویشی یک جامعه جای باز می‌کند، برای آیندهٔ سیاسی کشور مضار و بحران‌های فراوانی به همراه خواهد آورد. آنچه در ۲۲ بهمن ۵۷ اتفاق افتاده نه تنها یک «انقلاب» نیست که رخدادی است در پائین‌ترین و سخیفانه‌ترین حد ممکن، یعنی یک کودتای نظامی و امنیتی!

با این وجود می‌باید قبول کنیم که دمیدن غربی‌ها و «مفسران» همیشه در صحنهٔ اینان در بوق «انقلاب» دلالت اساسی و پایه‌ای خود را نیز داشته. بارها در همین وبلاگ زمینه‌های سیاسی، استراتژیک و تشکیلاتی‌ای که «استقرار» یک حکومت مذهبی را در ایران در چارچوب منافع غرب قابل توجیه می‌نمود، مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌ایم. مهم‌ترین این دلالت مسلماً جنگ «مقدس» سازمان ناتو با اتحاد شوروی در افغانستان بود، با این وجود دلالت به این یک

محدود نمی‌ماند. جهت به ارزش گذاشتن یک جامعه «مذهبی» و سرکوب تمامی تمایلات غیرمذهبی در ایران آنروز و تبدیل کشور به یک «مسجد آمریکائی» از قبیل آنچه امروز شاهدیم، ایجاد تحرک در هنگ‌های پوپولیست و عوام‌گرا الزامی بود. اینجاست که گفتمان استعماری «انقلاب اسلامی» کاربرد اساسی و پایه‌ای خود را به دست می‌آورد؛ به راه انداختن خلق‌الله در کوچه و خیابان و سرکوب تمامی مظاهر به اصطلاح «غیراسلامی» تحت عنوان مبارزه با شیطان بزرگ، اینهمه در چارچوب استراتژی‌های مورد نظر آمریکا.

امروز که بسیاری از «انقلابیون اسلامی» به دلیل سلیبی محکمی که سیر تحولات اخیر اجتماعی کشور به گونه‌شان نواخت از «خواب خوش» انقلابی بیدار شده‌اند، به صراحت می‌بینند که بدون حمایت ارتش، نیروهای انتظامی و کادرهای امنیتی، جنبش‌های رفورمیست و «درون‌ساختاری» در بطن یک حاکمیت استبدادی کارشان بجائی نمی‌رسد. با هیاهوی «الله‌اکبر» روی پشت‌بام، و با به راه انداختن بچه‌مدرسه‌ای‌ها در کوچه و خیابان «رژیم» نمی‌توان جابجا کرد، آنهم یک حکومت استعماری و تا بن دندان مسلح! اگر حکومت شاه قادر بود ۱۰ درصد از سرکوبی که امروز اربابان حکومت اسلامی برایش تأمین کرده‌اند در آنروزها اعمال کند، خمینی حتی از نجف هم نمی‌توانست پای بیرون بگذارد. پس امروز ما در برابر دو گزینه قرار داریم، یا خواهان همکاری با حاکمیت‌های سرکوبگر جهانی هستیم، و دلخوش به تحولاتی می‌شویم که هر از گاه توسط اینان و از طریق نیروهای امنیتی و نظامی بر جامعه ایران تحمیل می‌شود، یا می‌خواهیم تماماً از این صورت‌بندی پای بیرون بگذاریم. این انتخابی است که امروز در برابر ما ایرانیان قرار گرفته و نمی‌باید در گزینش آن تعلل به خرج داد.

به هر تقدیر همانطور که گفتیم، باقی ماندن در بطن این حکومت برای افراد، حتی آنان که قصد سوءاستفاده از مقام و موقعیت خود را هم ندارند، فقط یک رسوائی خواهد بود. حال که سخن از رسوائی به میان آمد، بهتر است یادآور شویم که امروز شورای نگهبان حکومت اسلامی نتیجه خیمه‌شب‌بازی «انتخابات» جمکران را نیز رسماً مورد تأیید قرار داد! اینکه پس از گذشت ۱۶ روز درگیری گسترده سیاسی و اجتماعی در سطوح مختلف، شورای نگهبان حتی پیش از شمارش همان ۱۰ درصد آرائی که خود به بازشماری آن «رضایت» داده بود، نتیجه انتخابات را مورد تأیید قرار دهد، نشان از این اصل کلی دارد که رژیم بر خلاف آنچه می‌نمایاند نه کاری با افکار عمومی و به قول خود «ملت مسلمان» دارد و نه کوچک‌ترین احترامی برای کاندیداهای «خودی» و نوکران خودفروخته‌ای همچون موسوی و کروبی قائل است. این حکومت دست‌نشانده زمانی نتایج «انتخابات» خود را اعلام می‌کند که اربابان بنگه‌دنیائی دستور لازم را صادر کنند، این دستور صادر شده، شورای نگهبان نیز به آن عمل می‌کند!

ولی در همینجا می‌باید عنوان کنیم که اینبار برخورد متفرعانه حکومت اسلامی با افکار عمومی و خصوصاً بی‌توجهی به قشر قابل‌ملاحظه‌ای از بدنه سیاسی و محفلی این حکومت که از طریق تأیید بی‌قید و شرط یک پرونده مورد مناقشه، آنهم با چنین خونسردی و بی‌تفاوتی به منصف ظهور رسید، در عمل یک تف سربالا است، که دیر یا زود به چهره این حکومت فرو خواهد افتاد.

با این وجود نمی‌باید از چنین عملی متعجب شد؛ در واقع اگر عکس این عمل صورت می‌گرفت تعجب‌آور می‌بود. حکومت اسلامی در مقام یک تشکیلات دست‌نشانده، در روند تبدیل خود به یک نظام کاملاً استعماری و استخوانی از مواضع و پله‌های مشخصی می‌باید عبور کند، و همچون یک حشره مودی مراحل دگردیسی خود را گام به گام دنبال خواهد کرد. همانطور که دیدیم، در نخستین روزها مسئله حذف «غیراسلامی‌ها» مطرح شد؛ این گزینه با همکاری آمریکا به سهولت انجام پذیرفت، چرا که زمینه سیاسی کشور عملاً توسط حکومت شاه از میان رفته بود و مردم فاقد نقاط اتکاء سیاسی و حزبی بودند. بعد مسئله حذف «مسلمان‌های غیرخودی» به میان آمد، و روند این «حذف» تا به امروز همچنان پیش می‌راند. امروز با حذف میرحسین موسوی و کروبی، حذفی که به احتمال زیاد می‌تواند جنبه فیزیکی نیز بیابد، تشکیلات حکومت اسلامی جهت بهره‌مند باقی ماندن از حمایت استعماری عملاً به دست خود ساختار تشکیلاتی را به دو نیم کرده!

آمریکا در چارچوب منافع استراتژیک خود، خصوصاً در ارتباط با مسکو، به این عملیات «رضایت» داده، و اگر جهت اجتناب از اطالسه کلام در اینجا نمی‌توان ابعاد متفاوت این «عملیات» را تجزیه و تحلیل کرد، یک اصل را نمی‌باید به دست فراموشی سپرد، آمریکا این «امید» را در دل می‌پروراند که با حمایت زیرجلکی از باند کروبی و موسوی، نه تنها از برکات حکومت اسلامی به ریاست خامنه‌ای و احمدی‌نژاد تا حد ممکن بهره‌مند شود، که در آینده نزدیک همین موسوی و کروبی را تبدیل به «اوپوزیسیونی» در درون همین حکومت کند!

باید در همینجا بگوئیم این دیگر واقعاً یک «زیاده‌خواهی» استعماری است. هر چند از یانکی‌جماعت هر چه بگوئید برمی‌آید؛ انجام گرفتن و یا نابودی این پروژه استعماری امروز بیش از پیش بستگی به آگاهی‌های سیاسی و تشکیلاتی ملت ایران پیدا کرده. در این مقطع همانطور که در مطالب پیشین نیز گفتیم ملت ایران پای در «بزننگاه رویارویی» گذارده. وظیفه ما ایرانیان این است که از این رویارویی که بیشتر یک فرهنگ‌سازی است تا یک درگیری فیزیکی استقبال کامل به عمل آوریم. این رویارویی می‌باید روزی دین‌خوئی استعماری را برای همیشه از صحنه سیاست و اجتماع ایران بزدايد. و نتیجه مهم و اساسی آن زمینه‌سازی جهت فراهم آوردن برخوردهائی انسان‌محور با مسائل و مشکلات جامعه باشد.